**مدت: 43**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

محقق خويي قدس سره فرمود در جايي که تباين جزيي و عموم و خصوص من وجه در اثر اطلاق دو روايت باشد مشمول روايات علاج نيست به سه مقدمه.

مقدمه أولي اين بود که تعارض تنافي مدلولين است يا تنافي دلالتي الدليلين است. چه آن اولي باشد چه آن دومي باشد بالاخره مدلول بايد تنافي داشته باشند. دلالت تهافت دلالتين هم متقوم به تهافت مدلول است.

مقدمه ثانيه اين بود که اطلاق از حريم معنا خارج است. و چيزي است يدرکه العقل أو يحکم به العقل.

مقدمه سوم هم اين بود که روايات فرموده خبران متعارضان، يا حديثان مختلفان. حديث مختلف و خبر مختلف آن است که مدلولش طبق معناي اول براي تعارض که در مقدمه أولي گفتيم دو خبري هستند که مدلول خودشان تهافت داشته باشد و تعارض داشته باشد يا دو خبري است که دلالت‌هايش تهافت و تعارض داشته باشد و آن وقتي است که مدلول‌هايش تهافت و تعارض داشته باشد.

بنابراين به حکم مقدمه ثانيه‌اي که ما اطلاق را گفتيم از حريم معنا خارج است ولو آن‌ها با هم ناسازگار باشند اما آن‌ها باعث نمي‌شود که خبران متعارضان بشوند. چرا؟ براي اين که مدلول‌هايشان که تعارض ندارد. آن‌ها مدلول اين نيستند. مدلول خبرين نيستند، مدلول حديثين نيستند. و وقتي مدلول نبودند دلالت‌هاي اين دو تا هم با هم تهافت پيدا نمي‌کند.

پس چه تعارض را اولي معنا کنيم چه دومي معنا کنيم شامل اين مورد نمي‌شود. و ذات دو تا معنا را که نگاه مي‌کنيم که اين دارد معناي خودش را، يعني آن اصل معنايي که قابل اطلاق و تقييد است دارد بيان مي‌کند. آن هم اصل معنا را که قابل اطلاق و تقييد است دارد معنا مي‌کند با هم تهافت ي ندارند. اين مي‌گويد اکرم العالم، آن مي‌گويد لاتکرم الفاسق. عالم وجوب اکرام دارد، عالم نه به نحو مطلق، به نحو قضيه مهمله. با فاسق هم به نحو قضيه مهمله حرمت داشته باشد اکرامش. اين دو تا با هم تهافت ي ندارد. آن در بعضي افراد ممکن است باشد آن در بعضي افراد ممکن است باشد.

مثل اين که مي‌گوييم آدم خوب مي‌شود بد هم مي‌شود. خب با هم تهافت ندارند که. نگفتيم همه آدم‌ها خوب هستند، همه آدم‌ها بد هستند که تهافت داشته باشد. اين حاصل فرمايش اين بزرگوار بود که مطلب مهمي است. اين مطلب زيربنايش مطلب مهمي است خيلي آثار دارد در فقه و اصول. در جاهاي مختلف. کما اين که خود ايشان هم آثار مختلفي بار فرمودند.

از اين فرمايش دو نحو جواب وجود دارد.

نحو اول، جوابي است که اين مطلب از ايشان پذيرفته مي‌شود. مي‌گوييم مطلب شما درسته. اصل مطلب شما که در مقدمه أولي و ثانيه استدلال‌تان بود تمام است.

اما ..... و قبول داريم که بالدقة بله خبران متعارضان اين جا صادق نيست. اما در عين حال شمول اخبار علاج را... عدم شمول اخبار علاج را که شما استنتاج کرديد قبول نداريم. خود مقدمات قبوله اما آن مطلب مورد قبول نيست که استنتاج فرموديد به دو بيان.

بيان اول:

بيان اول اين هست که بله اين دقت درسته. اطلاق از مدلول خارج است. به بياني که تفصيلاً ديروز بيان شد و امروز اشارتاً عرض کرديم. قهراً بالدقة همين طوره خبران متعارضان نمي‌شوند نه به لحاظ مدلول‌شان نه به لحاظ دلالت‌شان. اين درسته. اما اين يک مطلبي است خارج از توجه عرف. و عرف سازج وقتي اين کلام را از امام مي‌شنود که اگر خبران متعارضان را ديديد بايد فلان کار را انجام بدهيد اين مشمول مواردي که خبران به اطلاق هم دلالت مي‌کنند مي‌بيند توجه ندارد. يعني اگر مثلاً شنيد ثمن العذرة سحتٌ لا بأس ببيع العذرة. که هر دو به اطلاق دارند دلالت مي‌کنند. عرف مي‌گويد اين‌ها خبران متعارض هستند. نمي‌آيد اين جوري محاسبه کند بگويد نه ثمن العذرة سحتٌ دارد روي طبيعت مهمله خودش مي‌برد. اطلاقش را عقل مي‌فهمد. دالش عقل است، مدلول لفظ نيست. لابأس ببيع العذرة هم همين جور و اين‌ها تهافت ندارند خودشان. هر کسي را اين دو تا روايت را با هم خبران مختلفان..... حتي نه تنها سازج، فقها هم توي فقه هم نگاه مي‌کنيم خبران... دو تا... حالا آن جا که عام و خاص من وجه هستند را بگذار کنار همان جا که تباين دارند. خب اين‌ها را مصداق مي‌بينند. شما از صدر و ختم نگاه کنيد اين‌ها را عمل.... مي‌گويند خبران متعارضان هستند، مشمول مي‌بينند. حتي خود شما.

بنابراين اطلاق مقامي روايات علاج ولو بپذيريم که بالدقة حرف شما درسته اما اطلاق مقامي روايات علاج که ائمه تنبيه نفرمودند که حواس‌تان باشد اين حرف ما را به آن جا تطبيق نکنيد. به اين مواردي که به اطلاق هست تطبيق نکنيد يک وقت. اين کاشف از اين است که اين تطبيق عرفي مرضي آن‌ها است. و الا کان عليهم الردع. همان حرفي را که در امثال مقام فقها فرموده‌اند. در ادله فرموده چي؟ فرموده کسي که مثلاً شهر رمضان روزه نگرفت بايد فديه بدهد. يک مد طعام بدهد. در بعضي موارد يک مد طعام بدهد. خب بالدقة روشن است يک مد طعام، يک مد گندم اين است که واقعاً يک مد گندم باشد. اما اگر يک مد گندم بود به اضافه چند مثقالش خاک بود، کاه بود، چيزهاي ديگه‌اي بود که معمولاً با اين‌ها هست که اگر آن‌ها را کسر کنيم يک مد نمي‌شود. يک گرم، دو گرم، کمتر خواهد شد. اما هيچ اين درسته؟ عرف هم قبول است. يعني بالدقة درسته. مي‌گويي آقا اين ده سير نيست. براي اين که خاک است يک مقداري از آن. فلذا موقعي که طلا مي‌خواهند بکشند يا الماس مي‌خواهند بکشند به اين جهات هم توجه مي‌کنند. اگر يک کاغذ خيلي کم هم هست مي‌گذارند آن طرف ترازو. چون قبول دارند. اما غافل هستند از اين جهت. فلذا وقتي مي‌گويي آقا يک مد طعام بده مي‌رود از عطاري يک مد طعام مي‌خرد با همين خاک مي‌دهد. توي دلش اصلاً‌ نمي‌آيد که اين جور.... اين يک غفلت عمومي است. اين غفلت عمومي را مي‌گويند ؟؟؟؟ شارع تنبيه نفرموده حواس‌تان باشد اين جاها را من قبول ندارم. فلذا فقها فرموده‌اند و مفتي‌به همه هست که اين موارد که مورد غفلت عمومي است و شارع تنبيه نمي‌فرمايد اين جاها را اين عدم تنبيه، اين اطلاق مقامي کاشف از رضايت او به اين تطبيق است و اين که اين ولو فرد حقيقي نيست و لکن فرد تعبدي آن است. يا کشف مي‌کند از اين که از آن اعم مقصود است. به جوري که اين هم فرد حقيقي‌اش مي‌شود. أحد الامرين کشف مي‌شود. که يا اين که لامصداق واقعاً آن را فرد تعبدي پذيرفته و يا کشف مي‌کنيم از اين که نه آن مدي که فرموده است آن اعم از مد حقيقي است و مدي که به اين نحوه باشد با مقداري خار و خاشاک متداول، متعارف که همراهش هست. اين جا هم همين جور است.

پس اين يک دقت شايسته‌اي است که شما داريد مي‌کنيد ولي يک دقتي است که مغفول عنه عرف است. حتي مغفول عنه نه عرف سازج فقط، فقها‌ هم حتي. فلذا اين مطلب جديدي است از ايشان. تنبيه جديدي است که ايشان فرموده. خب اين بيان اول براي تخلص از اشکال. يعني اصل فرمايش ايشان مناقشه نمي‌شود، پذيرفته مي‌شود اما استنتاج محل اشکال قرار مي‌گيرد.

جواب دوم: جوابي است که شهيد صدر قدس سره دادند علي قبول فرمايشات ايشان.

سؤال: جواب؟؟؟ مقدمه دوم را ؟؟؟

جواب: چرا، بالدقة پذيرفتيم.

سؤال: عرف ديگه اطلاق را؟؟؟؟ کلام مي‌داند.

جواب: نه نمي‌گوييم مدلول کلام مي‌داند. نه اشتباه دارد مي‌کند. نيست. آن تخيل مي‌کند، آن توهم ممکن است بکند. اين‌ را فرد مي‌بيند توهماً. واقعاً نيست. مثل اين که آن جا آن طعامي که مقداري با خاک و خاشاک و امثالش هست واقعاً ده سير طعام نيست. يک مد طعام واقعاً نيست، عرف غافل است آن را يک مد طعام مي‌بيند. اين جاها هم متهافت مي‌بيند و حال اين که اشتباه مي‌کند متهافت نيستند. حرف‌هاي امام متهافت نيستند. مدلول کلام امام متهافت نيستند. دلالتي کلام امام متهافت نيستند. اما چون اين جا يک تهافت ي است او پاي امام مي‌گذارد، پاي حديث مي‌گذارد. اين تهافت مال يک جاي ديگه است. آن پاي امام مي‌گذارد، پاي حرف‌هاي امام مي‌گذارد. غفلتاً، توهماً. و همان حرف‌هايي که امام راجع به حديثين مختلفين زد پياده مي‌کند روي آن. توهماً. خب اين اشکالي ندارد. مي‌گوييم بله شارع که رد نفرموده، تنبيه نفرموده، پس معلوم مي‌شود اين تطبيق مرضي اوست.

بيان دوم:

جواب دوم که اساس مطالب پذيرفته است از شهيد صدر است. و آن اين است که ايشان فرموده درسته توي اين روايات حديثان مختلفان، خبران متعارضان و اين دو واژه طبق تعاريفي که دارد صادق نيست واقعاً خودش. اما به تناسب حکم و موضوع ما مي‌فهميم موضوع اوسع از مذکور است در روايات. فلذا اگر دو فعل منقول عن الامام با هم تهافت داشته باشند در مايکشفان کلام امام نيست. يک روايتي دارد مي‌گويد امام در فلان جا فلان کار را کرد. يک راوي مي‌گويد رأيت الامام(ع) که يک کاري انجام داده که اين کار يک مکشوفي دارد. يکي دارد مي‌گويد نه ديدم فلان کار خلاف آن را انجام مي‌دهند که اين مشکوفش بر ضد قبلي است. آيا اين روايات، اين دو نقلي که دو تا فعل را نقل مي‌کند از امام، نه لفظ امام را. دو فعل امام را دارد نقل مي‌کند مشمول حديثان مختلفان مي‌دانيد يا نمي‌دانيد؟ اين جا بايد همان اعمال قواعد ترجيح که در آن‌ها هست بشود يا نه؟ لا اشکال که عرف مي‌فرمايد اين هم همين طوره. يا يکي لفظ نقل مي‌کند يکي فعل نقل مي‌کند. خب اين هم لا اشکال که عرف از آن مي‌فهمد. بنابراين درسته خبران متعارضان است، حديثان مختلفان است و اين دو واژه صادق نيست اما خيلي موارد هست که توي حديث يک موضوعي ذکر مي‌شود اما عرف القاء خصوصيت مي‌کند و در اثر فهم عدم خصوصيت موضوع را اعم مي‌فهمد. اين جا از همان جاها است. چي مي‌فهمد عرف؟ يعني اگر دو سنت متهافت . فعل بود، قول بود، تقرير بود، موضوع را اذا جائکم حديثان مختلفان مي‌فهمد اذا جائکم سنتان مختلفتان. که سنت اعم از قول است و فعل است و تقرير است. و حتي اعم از قول و فعل و تقرير و سکوت. اگر سکوت را نگوييم فعل، داخل فعل بشود. اگر سکوت امام بر يک چيزي دلالت مي‌کند کما اين که اطلاق مدلول سکوت است. که چون تقييد نکرده، قيد نياورده، سکوت عن التقييد است. خب پس بنابراين وقتي که اين طور شد ما مي‌گوييم که اين روايت درسته به اطلاق دارد دلالت مي‌کند. يعني اطلاق است که دلالت مي‌کند بر وجود حکم در آن محل اجتماع. آن جا هم اطلاق است که دارد دلالت مي‌کند بر وجود آن حکم متهافت در محل اجتماع. اما اين اطلاق‌ها ناشي از چيه؟ از دو سنت است که آن سکوت امام باشد، عدم تقييد امام باشد. و درسته اين سکوت‌هاي امام نامش خبر نيست، نامش حديث نيست و لکن ما از روايت اعم فهميديم. فهم عرف اعم است. بنابراين باز فرمايشات ايشان را در سه مقدمه قبول مي‌کنيم اما مي‌گوييم چي؟ اما مي‌گوييم استنتاج تمام نيست که پس اخبار علاج شامل نمي‌شود. و آن علاج در اين جا نمي‌آيد. نه مي‌آيد. چون اگرچه آن روايات به الفاظه شامل نمي‌شود اما بما يفهم العرف که موضوع در حقيقت اعم از ماذکر است. مثل اين که مي‌گويد اصاب ثوبي دمٌ. مي‌گويد لاتصل فيه حتي تغسله. عرف مي‌فهمد که مقصود ثوب نيست فقط. حالا اگر عبا که مثلاً‌ اسمش ثوب نبود. عمامه بود که اسمش ثوب نباشد. مي‌فهمد که اين‌ها هم همين طور است. موضوع را اعم مي‌فهمد عرف. اين جا هم همين جور.

خب اين هم جواب ديگري است که ايشان بيان فرمودند. و اين هم خالي از قوت نيست فرمايش ايشان که ما اگر حتي به اين سعه بفهميم که سکوت را هم... سکوت در مقام بيان را هم بگوييم مشمول سنت است يا بالاخره حالا کلمه سنت هم نمي‌خواهيم بگوييم واژه سنت. بالاخره از آن روايات مي‌فهمد يعني چيزي که مستند حکم شرعي مي‌تواند واقع بشود. کلمه سنت هم مي‌خواهد صادق باشد بر آن. سنت ما از باب مثال گفتيم. يعني يک واژه‌اي به کار برديم. حالا دائرمدار آن هم نيستيم. اين جواب را هم شهيد صدر رضوان الله عليه دادند.

سؤال: ايشان منظورش اين است که عرف به آن دقت مي‌فهمد که اطلاق اين طور نيست اما مي‌آيد ؟؟؟ روي صدق مي‌کند.

جواب: بله بله. فرقش با جواب اول همين است.

سؤال: ولي واقعاً عرف چنين دقتي ندارد که، به اين دقت اصلاً‌ نمي‌فهمد در مرحله اول که بعد بخواهد القاء خصوصيت بکند.

جواب: حالا مثلاً يک عرفي که فهميد مثل آقاي خويي. به آقاي خويي عرض مي‌کنيم درست. شما فهميديد ولي اين مطلب هم هست که شما خصوصيت مي‌فهميد حالا. نه مي‌فهمي که امام در حقيقت نمي‌خواهد خبران متعارضان بما أنه مدلول... مي‌خواهد بگويد دو تا سنت اگر اين طور شد. امام(ع) مي‌خواهد بفرمايد اين ادله‌اي که با او اثبات احکام شرعيه مي‌کنيد اگر به دست شما رسيد تهافت داشتند اين‌ها را ماوافق الکتابش را اخذ کنيد. يا ماخالف العامه‌اش را اخذ کن. يا آن که موافق شهرت است. هر چي در اخبار علاج بود. اين را مي‌خواهد امام. آن که آدم مي‌فهمد از اين روايات اين است که خلاصه به تعبير ديگري که شهيد صدر در کلمات‌شان به کار بردند وسائل الاثبات الاحکام الشرعيه. که خبر هست، تقرير هست، فعل هست، سکوت هست، اين‌ها. اين‌ها وسائل الاثبات الاحکام الشرعيه. امام مي‌خواهد بگويد وسائل الاثبات الاحکام الشرعيه اگر با هم ناخواني داشتند و يکي موافق کتاب بود آن را بگير. يکي مخالف عامه بود آن را بگير و هکذا بقيه. روي عنوان خبر ترکيزي ندارد اين روايات که خبر بما هو. کما اين که آن جا مي‌گويد اصاب ثوبي يا اذا اصاب ثوبک روي عنوان ثوب ترکيز ندارد. مي‌خواهد بگويد لباسي که مي‌پوشيدي، چيزي که بر شماست. حالا اسمش ثوب باشد يا چيز ديگه باشد.

سؤال: حاج آقا يک نکته‌اي ؟؟؟؟ ظاهراً تقرير شما مغفول است هم توي اين جواب‌هايي که داده مي‌شود. آقاي خويي مي‌خواهد بگويد که باتوجه به آن مطلق بعدي چون دلالت‌شان دلالت هر دو بر شمول دلالت لفظي نيست به مقدمات حکمت است با توجه به آن مطلق اصلاً شمولي نسبت به مورد اجتماع پا نمي‌گيرد تا رجوع شود به اخبار علاج.

جواب: نه آن بيان آخري است.

سؤال: ظاهر مجموع کلامات ..

جواب‌: نه ظاهرش اين نيست.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: ايشان مي‌فرمايد حديث صادق نيست.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: کلمه تعارض. و الا اگر مي‌خواست بگويد که لازم نبود مقدمه ثالثه را به کار بگيرد که.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: نيست. ببينيد آن بيان ديگر. مي‌گوييم آن‌ها را. آن‌ها را ان شاء الله خواهيم گفت ....

سؤال: خود شما بيان‌تان اين بود که عقل نمي‌تواند دو تا حکم متنافي صادر کند. آن هم نياز نبود پس.

جواب: نه نه. آن چون ايشان خواست.....

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه نه. اين که اضافه کرده ايشان به خاطر اين است که مي‌خواهد بگويد بالاخره در اين مقام بايد چه کرد.

سؤال: عقل نمي‌فهمد.

جواب: عقل نمي‌فهمد و اطلاقان هم درست نمي‌شود.

سؤال: ؟؟؟؟؟ شمول...

جواب: اطلاقات هم درست نمي‌شود. ببينيد ايشان آن مطلب‌شان يک مطلب اضافي است که فرمودند در اين جا.

سؤال: کي اضافي است؟

جواب: آقاي خويي. يعني به عبارة أخري ايشان مي‌خواهد بگويد اخبار علاج شامل نمي‌شود بيان بر اين که اخبار علاج شامل نمي‌شود اين است که حديثان متعارضان و خبران متعارضان به اين بيان است. اما حالا که شامل نشد اخبار علاج بالاخره ما اطلاق هم داريم، دو اطلاق متهافت يا نه؟ مي‌گويد اطلاق متهافت هم نداريم.

سؤال: حديثان به مختلفان؟؟؟

جواب: نه. حديثان مختلفان....

سؤال: به مختلفانش کار داريم. مختلف نيستند.

جواب: نه نه. چرا؟ حديثان مختلفين نيستند.

سؤال: مختلفين نيستند اين دو تا حديث.

جواب: بابا مي‌دانم. حديث...

سؤال: که گفته حديث نيستند، حديث هستند اما مختلف نيستند.

جواب: بله ما هم همين را داريم مي‌گوييم. حديثان مختلفان نيستند، چرا؟ چون آن حديثان آن که مفادش هست و لفظ دلالت بر آن مي‌کند توي آن‌ها که تعارض نيست. تا بشود خبراني که مدلولين متهافت ين دارند يا خبران بشود که دلالتين متهافت ين دارند. شما ديگه داري برمي‌گردي به آن جا.... حديثان مختلفان نيست. همين درسته. حديثان مختلفان نيست. چرا؟ چون اختلاف از ناحيه چي بايد بيايد؟ مدلول‌ها بايد بيايد، يا دلالت‌ها بايد بيايد. وقتي اطلاق خارج از مدلول بود پس نه حديثان مختلفان به حسب مدلول‌شان مي‌شوند، نه حديثان مختلفان به حسب دلالت‌شان مي‌شوند. اين ديگه بود بيان ايشان.

سؤال: مي‌خواهم بگويم اين نيست فتواي آقاي خويي. ..

جواب: خيلي خب شما بفرماييد اين نيست ولي ديگه حالا.

سؤال:؟؟؟

جواب: اين نيست. آن که شما مي‌فرماييد .... آقاي عزيز اين‌ها ؟؟؟ صريح کلام ايشان است. هم در فقه، هم در اين جا. آن احتمال ديگري است که شهيد صدر سه احتمال در مراد ايشان داده حالا يکي همان است که شما مي‌فرماييد که بعداً متعرض مي‌شويم.

سؤال: ببخشيد اين حديثان که فرموديد قبول کنيد که از قول تجاوز مي‌کند، فعل و تقرير و اين‌ها را هم در بر مي‌گيرد. اين يعني مثلاً ؟؟؟ بگوييم قول مي‌تواند باشد، فعل باشد، تقرير باشد. اين را قبول کنيم ولي باز هم اطلاق مدلول محکي حديث نيست. اين اشکال باز وارد است ولو اين که ما توسعه بدهيم از قول به فعل و تقرير. باز محکي حديث قول و فعل و تقرير است. باز مدلولي که اطلاق باشد به کمک مقدمات حکمت است. باز مدلول اين نمي‌شود اين اشکالي که شما فرموديد باز باقي است. يعني از قول توسعه دادن به فعل و تقرير مشکل را حل نمي‌کند.

جواب: نه ببينيد دو تا فعل دارد نقل مي‌شود.

سؤال: دو تا فعل نقل شده اطلاق که ندارند که؟ اطلاق ؟؟؟ مقدمات حکمت است.

جواب: نه نه، فعل که اطلاق ندارد.

سؤال: خب نه فعل يک کلامي؟؟؟

جواب: نه نه. شما ببينيد آن که ايشان مي‌فرمايد اين است. راوي دارد يک فعلي را نقل مي‌کند نمي‌گويد امام قال کذا مي‌گويد امام فَعَل کذا. آن راوي هم دارد يک فعل ديگري را از معصوم ديگري مثلاً نقل مي‌کند که فعَلَ کذا. اين دو تا فعل‌ها دو تا مدلول دارند. به لحاظ مدلول‌‌هايشان مي‌شوند متهافت ين...

سؤال: خب بحث اطلاق ما اين جا داريم مي‌کنيم.

جواب: نه مي‌دانم. نه نه. امام ؟؟؟ صبر کنيد تا بگويم به اطلاق. پس بنابراين آيا اين جايي که دو تا راوي دو تا فعلي که دو تا مدلول متهافت دارند نقل مي‌کنند اين جا حديثان مختلفان صادق است بر آن؟ حديثان نيست. از امام چيزي نقل نمي‌کنند. خودش يک چيزي ديده، يک کاري ديده، امام دارد مي‌کند نقل مي‌کند براي ما. پس حديثان مختلفان نيست و لکن لااشکال در اين که همان معياري که آن جا گفته امام که اذا جائکم حديثان مختلفان بايد چه کار کرد، بايد ما خالفت العامه را بگيريد اين جا هم تطبيق مي‌شود. خب پس پذيرفتيد حالا مي‌گوييم پس قبول کرديم که حديثان مختلفان، خبران متعارضان موضوعيت ندارد در اين روايات. مي‌خواهد بگويد چي؟ مي‌خواهد بگويد وسائل اثبات احکام اگر با هم تهافت داشتند حالا در باب اطلاق همين جوره. چطور؟ براي اين که توي آن روايت سکوت امام عن التقييد آن جا که فرمود اکرم العالم و سکوت کرد از تقييد به عادل يا غير الفاسق اين وسيله اين شد که بگوييم وجوب اکرام روي عالم فاسق هم هست. آن جايي که گفت لاتکرم الفاسق سکوت امام از تقييد به عالم باعث شد که بگوييم فاسق چه عالم باشد چه غيرعالم باشد حرمت دارد. پس آن سکوت آن جا و اين سکوت در اين جا مي‌شود دو وسيله اثبات حکم شرعي، با هم تهافت دارند. ولو اين که اين سکوت‌ها اسمش حديث نيست. خبران متعارضان نيست. اما سنت است. سنت هست، آن وسيله اثبات حکم شرعي است. حرف آقاي صدر اين است.

سؤال: استاد تناسب حکم و موضوع چه جوري ؟؟؟؟

جواب: براي اين که عرف براي اين وسيله خاص که لفظ امام باشد يک خصوصيتي نمي‌بينيد که اگر آن مطابق کتاب باشد. مطابق کتاب هر وسيله‌اي که بخواهد حکم را ثابت بکند. حالا چه فعل امام باشد، چه لفظ امام باشد، چه تقرير امام باشد، چه يک چيز ديگري از امام مثل سکوت امام باشد. امام مي‌خواهد بفرمايد چيزهايي که به آن تکيه مي‌شود براي اثبات احکام شرعي که قطع‌آور نيستند اگر اين‌ها با هم تهافت داشتند بايد چه کار بکنيد در مقام استنباط. چون براي اين حکمي که دارد امام مي‌فرمايد خصوصيتي براي فعل... يعني قول امام نمي‌بينند موضوع را مطلق مي‌فهمند. اما اين بياني است که ايشان دارد. بيان خوبي هم هست. اين مثل خيلي جاهاي ديگه. البته آن بياني که اول حل کرديم آن اقوي به نظر مي‌آيد و آن حالا با بيان دوم وقتي که کنار هم قرار بگيرند قوت بيشتري هر دو پيدا خواهند کرد. اين دو تا جواب براساس اين بود که مقدمات را پذيرفتيم.

دسته دوم و نحوه دوم جواب اين است که نه توي اين مقدمات مناقشه بشود.

سؤال:؟؟؟؟/ اگر خصوصيت اخبار را ما طريقي موضوعي گرفتيم آن وقت تعميم حکم اين جا نسبت به فعل و تقرير شايد با مشکل مواجه بشود.

جواب: خب خوبه که مي‌فرماييد شايد. اين تنافي ندارد. درسته اخبار... خبر واحد که حجت است از باب طريقيت است موضوعيت هم دارد يعني نمي‌خواهد بگويد هر طريقي حجت است. اين طريق خاص را مي‌خواهد بگويد حجت است. اما حالا وقتي مي‌آيد مي‌گويد که خبران متعارضان اين جوري شدند. آيا مي‌خواهد فقط بگويد خبران بماهو خبران يا مي‌خواهد بگويد وسائل اثبات؟ اين جا حکم جوري است که اختصاصي هم... همان طوري که توضيح دادم در جواب ايشان ندارد به خبران متعارضان که بگوييم اين معيار توي خبران مي‌آيد. عرف اعم مي‌فهمد. البته همان طور که عرض کرديم يک دغدغة مايي در نهايت وجود دارد براي همين است که کسي ممکن است بگويد حالا شايد مال خبران باشد. اين شايد بالاخره قاطع آدم نيست. يک ظهوري است. احتمال اين هم هست که شايد مال خبران باشد.

و اما نحوه دوم. اين ادله نحوه دوم هم خودشان به دو طائفه تقسيم مي‌شوند:

يکي آن جواب‌هايي است که سربسته و اجمالاً به ما مي‌گويد اين حرف درست نيست. اين مقدمات يک جايش بايد اشکال داشته باشد. حل نمي‌کند مسأله را ولي مي‌فهماند عدم درستي اين مقدمات را.

و جواب دسته دوم اين است که نه روشن مي‌کند که کدام درسته و کدام نادرسته.

اما آن اولي اين است که اولاً اگر حرف و فرمايش شما درست باشد لازمه‌اش اين است که نه در عموم و خصوص من وجه‌ها اين اشکال باشد در ... .همان طور که عرض شد در خبرين مطلقين بتباين الکلي. در خبرين مطلقين متباينين بتباين الکلي آن جا هم حرف شما بايد باشد. مثل چي؟ مثل همين مثالي که زديم. ثمن العذرة سحتٌ. لابأس ببيع العذرة. خب عين حرف‌هاي شما مي‌آيد ديگه که ثمن العذرة سحتٌ مدلول خودش يک قضيه مهمله است. چون الفاظ وضع شده براي اصل معاني. آن که امام مي‌فرمايد اصل معنا است. آن که لفظ بر آن دلالت مي‌کند خبر بر آن دلالت مي‌کند اصل معناست. اطلاقش را عقل فهميده. آن يکي هم اطلاقش را عقل فهميده. اصل معناها که با هم تهافت ندارند. اطلاق‌ها هستند که با هم تهافت دارند. اطلاق‌ها را هم که شما مي‌گوييد خارج از حريم معناست. پس بنابراين آن جا حتي در متباينين هم بايد بگوييد که نه.

سؤال: اين مثال که متباين نيست.

جواب: ثمن العذرة سحتٌ و لا بأس.... متباينين نيستند.

سؤال: عذرة هم شامل عذره حيوان ....

جواب: آن هم شامل همه مي‌‌شود. اين هم شامل همه دارد مي‌شود.

سؤال: ؟؟؟؟ يعني باز هم مثال عموم و خصوص من وجه....

جواب: نه. اين مي‌گويد ثمن العذرة سحتٌ چه مأکول چه غير مأکول. آن مي‌گويد لابأس، چه مأکول، چه غير مأکول.

سؤال:؟؟؟

جواب: بابا آن‌ها مخصص خود مفادها را داريم مي‌گوييم. خود مفادهاي هر دو که مطلق هستند. همه عذره‌ها را اين دارد مي‌گويد لابأس، همه عذره‌ها را آن دارد مي‌گويد بأس هست در آن.

خب و حال اين که خود شما در ديدن‌تان اين نيست. فقهاء اين نيست. و پر است فقه از خبران متعارضان به اين شکل که يعني به اطلاق است. پس بنابراين، اين نشان به ما مي‌دهد که اين حرف يک جايش اشکال دارد يک مغالطه‌اي توي اين هست، توي استدلال شما يک جايش مغالطه است. حالا آن مغالطه‌اش کجاست ما نمي‌دانيم ولي اين به ما اين مطلب را نشان مي‌دهد. اين کأنّ يک اشکالي مثل اشکال نقضي است که هم مورد قبول شماست هم مورد قبول همه است. از اين مي‌فهميم اين جا يک اشکالي وجود دارد. و اين حرف‌ها درست نيست.

سؤال: يعني اين جا اگر اين اطلاق را برداريم. بگويي به يک عذره اشکال دارد به يک عذره اشکال ندارد اين‌ها با هم مدلول‌هايشان متهافت نيست؟

جواب: نه. چون وقتي مهمله باشد ممکن است آن به لحاظ بعضي افراد باشد، آن به لحاظ بعضي افراد باشد. آن به لحاظ بعضي اصناف باشد، آن به لحاظ بعضي اصناف.

سؤال: اصلش.؟؟؟

جواب: اصل طبيعت که اطلاق توي آن نباشد. اصل طبيعت که اطلاق نداشته باشد ...

سؤال: اصل عذره اشکال دارد، اصل عذره اشکال ندارد.

جواب: اصل مي‌گوييد داريد اطلاق معنا مي‌کنيد. يعني ؟؟؟ دارد مي‌گويد مثل قضيه چي؟ مثل اين که مي‌گويند در مقام اصل تشريع است. خصوصيات را نمي‌خواهد بيان بکند. اين جا روي اين يک وجوبي هست، يک حرمتي هست. يک حرمتي هست حالا نمي‌گويم روي همه‌اش هست. روي بعضي‌اش. روي اين يک حرمتي هم نيست. حالا نمي‌گويم روي کجايش هست يا کجايش نيست. اين‌ها با هم تهافت ندارد که.

سؤال:؟؟؟ عامين من وجهش چه جوري است؟؟؟

جواب: عامين من وجهش را که ايشان خودش فرموده. اصلاً توي بحث عامين من وجه فرموده.

سؤال: مطلقين من وجه است. آيا توي عامين هم فرموده يا نه؟

جواب: ببينيد ايشان در مطلقين من وجه فرموده.

سؤال: نقض؟؟؟

جواب: حالا نقض اين است که... اشکال اين است که در مطلقيني که بتباين الکلي نه عموم و خصوص من وجه هستند. ايشان حرف را در مطلقيني که بتباين الجزيي و عموم و خصوص من وجه است فرمايش فرموده. اشکال اين است که اگر اين حرف شما آن جا درست باشد عين آن بيان در مطلقين بتباين الکلي هم که با هم تهافت داشته باشند مثل اين مثالي که زديم مي‌آيد. و حالا اين که هيچ کس اين جا ملتزم نيست. خود شما هم حتي نيستيد توي ؟؟؟ اين نشان مي‌دهد که پس اين حرف درست نيست که يک جايش يک مغالطه‌اي به کار رفته. اين اشکال را بعضي بزرگان و اساتيد و اين حرف‌ها هم دارند. اشکال دوم و بيان دوم که شهيد صدر دارد آن اين است که ايشان فرموده اگر اين حرف شما درست باشد توي مداليل وضعيه همين اشکال وارد است. همه جا اصلاً به عبارت من همه جا. اصلاً ما تعارضي پيدا نمي‌کنيم. چرا؟ چون توجه داريد که مصب تعارض، مداليل تصوريه و استعماليه است يا مداليل جدّيه. اگر مثلاً يک کسي بگويد الخمر حلالٌ، الخرم حرامٌ. معنا را اراده نکرده باشد. مي‌خواهد اين الفاظ را ياد بگيريد. درست لهجه عربي ياد بگيرد. هي مي‌گويد الخمر حلال، الخمر حرام. همين مي‌خواهد الفاظ را بيان بکند. تصحيح لهجه بکند. تن صدايش را.... يک آقاي طلبه‌اي بود که حالا مريض است ظاهراً‌ چند بار ديديمش. يک وقتي توي جوان‌هايي که ما رفته بوديم همدان تابستان‌ها براي ادامه تحصيل ايشان آمده بود همدان. مي‌گفت که من ده جلسه يا يک ماه، حالا يادم رفته. رفتم منبر آقاي کافي که اين پيچ «و؟؟؟ تطهيرا» را که ايشان چه جور توي حلقش مي‌پيچد اين را ياد بگيرم. توي خطبه منابرش که «و طهرهم تطهيرا» اين را ياد بگيرم. همين تصحيح حلق. حالا معنايش هر چي مي‌خواهد باشد. حالا اين هي مي‌گويد الخمر حلال، الخمر حرام. ولي اين‌ها که با هم تعارض ندارد. حتي اگر قصد معنا هم... به اين معنا که يعني توي معنا هم استعمال بکند ولي مرادش نباشد. يک وقت الفاظ را بدون استعمال در معاني مسلّم است که ندارد. استعمال هم بکند ولي مرادش نباشد. اين هم خبران متعارضان نيست. يا لااقل منصرف از اين روايت است. خبران متعارضاني مقصود است که قصد معنا شده باشد. خب وقتي که اين طور شد ما از شما سؤال مي‌کنيم اين که اين مراد جدي است مدلول خود لفظ است يا عقل يحکم به به مقدماتي، يا يدرکه به مقدماتي؟ و به عبارة أخري مدلول تصديقي ثاني آن به حکم عقل است. مي‌گوييم آقا اين متکلم است. در مقام تفهيم است. اگر اين لفظ را گفته اين معنا را اراده نکرده باشد و مراد جدي‌اش نباشد اين خلف فرض است در اين مقام. با اين حرف‌ها است که مي‌گوييم تصديق ثاني درست مي‌شود. حتي آن جاهايي که ... اطلاق را بگذار کنار. آن جاهايي که بالوضع دو تا روايت متهافت به وضع اين دلالت مي‌کند بر يک مطلبي، آن به وضع دلالت مي‌کند بر يک مطلبي. آن که مصب تعارض است و باعث آن تعارض و تهافت درست مي‌شود مراد جدي است. مراد جدي که مدلول خبرين نيستند. پس بنابراين باب تعارض را بگذاريم کنار ديگه. خبران متعارضان هيچي را شامل نمي‌شود. آن مطلق‌ها که آن اشکالش هست. وضعيات هم که اشکال مثل همان اشکال در وضعيات هم هست.

سؤال: درست نيست؟؟؟

جواب: چرا درست نيست.

سؤال: اين جا درسته عقل حکم مي‌کند منتها به وسيله وضع و دلالت وضعي الفاظ و اين‌ها است. ؟؟؟ يک مراد جدي دست‌مان هست يک کلامي صادر شده حالا عقل مي‌آيد مي‌گويد که اين اگر کلام صادر بشود ؟؟؟/ عقل حالا يک ديده اطلاقي براي آن قائل مي‌شود.

جواب: هيچي فرقي بين المقامين نيست. آن جا در مطلق مي‌گوييم اين متکلم اين لفظ را گفته در اين معنا استعمال کرده، و مقدمات حکمت مي‌گويد خب اين معننا را هم لاحظ.... لفظش دلالت نمي‌کند، مقدمات حکمت مي‌گويد اين گوينده لاحظ بنحو اطلاق. اين جا هم مي‌گوييم اين کسي که تلفظ به اين کلام که اين معناي وضعي‌اش و موضوع له‌اش را افاده مي‌کند خب اين لفظ فقط مي‌گويد اين معناي موضوع له اين است. اين را به ذهن مي‌آورد. حالا اين را که به ذهن آورده عقل مي‌گويد چرا به ذهن آورده. چرا به ذهن من منتقل کرد؟ مسخره مي‌خواست بکند. همين جوري. مي‌گويد نه. پس اين استدلال است که مي‌گويد اراده کرده. بنابراين همان جور که اطلاق را آن جا يک دليل ديگري که مي‌گويد که اطلاق را اراده کرده است اين جا هم يک استدلالي است که مي‌گويد همين را که به ذهنت منتقل کرده اراده کرده است. پس دالش غير لفظ است. لفظ دال است بر اراده استعمالي و اين که اين معنا را به ذهن من آورده. اما اين که حالا اراده جدي کرده آن استدلال ديگري است. آن دالش مي‌شود دال ديگري. خب اگر شما دال‌هاي ديگر را مي‌گوييد اجنبي از لفظ است و مدلول آخري است، باعث تعارض آن‌ها نمي‌شود. خب اين جا هم همين جور و هيچ فرقي بين اين دو تا مقام نيست. اين هم، اين اشکال هم به محقق خويي قدس سره وارد است که اگر اين حرف شما درست باشد بايد همه جاها اين حرف را بزنيم. همه جاها.

سؤال:؟؟؟

و اين معلوم است که خود شما بالاخره اين اخبار يک موردي دارد يا ندارد؟ شما قبول داريد يا نداريد. پس باز اين به ما مي‌فهماند که اين حرف يک جايش مغالطه توي آن هست. يک جايش اشکال دارد. حالا اشکالش کجاست نمي‌دانيم. ؟؟ بر اين که بگوييم اين حرف درست نيست. پس اين هم درسته اول از اشکالاتي که مي‌خواهد به مقدمات اشکال بکند. و اما نحوه دومش.... و صلي الله علي ....

**پايان جلسه.**